

[علامه سید محمد علی روضاتی]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين. والصلاة والسلام على سيدنا ونبينا محمد المصطفى وآله الطيبين
الطاهرين المعصومين ولعنة الله على أعدائهم من الأولين والأخرين.

وبعد، مقصود از تحریر این کلمات بیان گوشه‌ای از انحرافات عقیدتی چند تن از معروف‌ترین
رجال علمی اهل سنت و جماعت است به نحو اجمال و اختصار با پرهیز و اجتناب از اطناب
و اکتار والله الموفق.

اینک گوئیم که در میان شاگردان عرب‌زبان ابو حامد غزالی طوسی (۴۵۰ - ۵۰۵) نویسنده
کتاب مشهور *احیاء العلوم* و غیره، شخصی است معروف به قاضی ابن العربی (۴۶۸ - ۵۴۳)
که نام کاملش ابوبکر محمد بن عبدالله بن محمد بن احمد بن العربی المغافری
است. او در شهر اشبیلیه اندلس به دنیا آمد و در نزدیکی فاس مراکش بدرود حیات گفت و
در فاس به خاک رفت و پس از این درباره او گفتگو می‌کنیم.

این ابن العربی که همواره با الف و لام «العربی» خوانده می‌شود به جز ابن عربی بسیار
مشهور است که او محیی‌الدین صاحب کتاب بزرگ *فتوحات مکیه*، متولد ۵۶۰ در گذشته
۶۳۸، و نام کاملش ابوبکر محمد بن علی بن محمد بن احمد بن عبدالله حاتمی طائی
اندلسی صوفی ظاهری فیلسوف پیشوای وحدتیان، و معروف به شیخ اکبر و ابن عربی
«بدون لام» است، و بر سر زبانها گاه این یکی را ابن الاعرابی خواندند که گویا تعریضی
باشد از جانب مخالفان عقیدتی او.

وحدتیان یا اهل وحدت همانا قائلان به «وحدت وجود» اند که صاحب کتاب *لطائف الاعلام*
فی اشارات اهل الالهام آن را چنین توضیح داده است: «وحدة الوجود، یعنی به عدم
انقسامه الی الواجب والممكن»^۲ انتهی.

حال، محیی‌الدین در این وادی آنچنان پیش رفته است که حتی بیاناتش دستاویزی برای

۱. این نوشتار مکتوب علامه سید محمد علی روضاتی به آقای سید مصلح‌الدین مهدوی در سال ۱۴۰۷ بوده و از
اجازات وی اخذ شده است.

اهل صلیب گردیده از توجه به آراء و ظواهر سخنان او به طمع درافتاده خواسته‌اند مسأله «اقانیم» را برای مسلمین صورت حق به جانبی داده لباس حقانیت پوشانند؛ و لذا کوششی از برخی شرق‌شناسان آنچنانی در راه احیاء و ترویج آثار وی به چشم می‌خورد تا بدانجا که در یک اثر تازه چاپ ارمنی پیرامون افکار محیی‌الدین چنین آمده است:

«تصوّف آنچنان عامل حیاتی در اسلام است که بدون درک برخی از عقاید و اشکال آن نمی‌توان به کُنه حیات مذهبی اسلام پی بُرد»!

سبحان الله. برداشت‌های شگفت‌انگیز مغرضانه همانند سخنان دیگر در همان اثر ضلالت‌گستر. باز محیی‌الدین‌شناس شصت سال پیش، یعنی میگل اسپین پلائوس اسپانیایی، کشف دیگر نموده چنین نوشت که وحدت وجود ابن عربی و آداب رایج تصوف مانند تعنی و وجد و سماع و تصفیق «که ابو حامد هم روا دانست» این همه از عبادات برهمنان هندو مذهب یوگا گرفته شده است.^۱

از این بحث وحدت که مثنوی مولوی دکان آن است بگذریم و درباره دو نفر ابن عربی دانشمند، مطلب دیگری گوئیم:

مع الاسف این دو تن مغربی زیر تأثیر عقاید تحمیلی سیاسی دینی سلاطین اموی دیار اندلس دیده به جهان گشوده، با همه بلندی پایگاه علمی مرسوم زمان و مکانشان، به برخی مقدّسات دینی و شعائر مذهبی به سختی تاخته و در این راه کوتاهی نکرده‌اند، اگرچه قاضی ابن العربی در این باره‌ها دست‌پرورده و پیرو مکتب ابوحامد است که فتوا به روا بودن لعن بر شیعیان (روافض) داد و همو ابن سینا و امثال او را به صراحت کافر دانست، اما در باب یزید بن معاویه، قاتل حضرت سیدالشهداء - صلوات الله علیه و آله - و اصحاب آن حضرت، لعن بر یزید را حرام مؤکد گفت و اجازه جسارت به چنان پلیدی نداد، با این وصف، شاگرد غزالی یعنی قاضی یاد شده چنان رسوائی به بار آورد که به قول مشهور «رحم الله النّبّاش الأوّل»، وی گوید: «جنگ‌کنندگان با حسین بن علی و کشتندگانش او را با شمشیر جدّش رسول خدا کشتند!»

۱. همین مستشرق گوید: دانته ایتالیایی هم که ۲۵ سالی پس از ابن عربی به دنیا آمد از آثار افکار او بهره گرفت و کمندی الهی خود را زیر نفوذ همان مطالعات نوشت!

نیز گوید: «جناب امام احمد حنبل در کتاب الزهدش یزید بن معاویه را در گروه زاهدان صحابه و تابعین قلمداد کرده است».

و باز هم پا فراتر نهاده گوید:

«شگفتا که مردم از ولایت بنی امیه گریزانند حالی که رسول خدا نخستین کسی بود که برای بنی امیه عقد بیعت و ولایت فرمود!»

البته در اظهار این گونه سخنان شگفت عوامل و هدفها متفاوت است، ابوحامد و شاگردش به سبب وابستگی به دربارها و ارباب قدرت زمان که با تکیه بر آنها به عزت ظاهری و ریاست چند روزی می‌زیستند و به ناچار به خاطر حمایت و دفاع از آنان با عقاید مخالفانشان که باطنیان یا اسماعیلیان بودند نبرد می‌کردند، و در اظهار دشمنی با آنها کار را به جایی می‌رسانیدند که به مقدّسات عالیه، یعنی حریم امامان معصوم نیز بی‌باکانه اهانت روا می‌داشتند و جانب دشمنان را می‌گرفتند!

ابوحامد با بیشتر شاهان سلجوقی و وزرایشان و با خلفای عباسی و درباریانشان حشر و نشر داشت که احتیاج به توضیح نیست، و ابن العربی را امام ابو عبدالله بن مجاهد زاهد اشبیلی مدّتی به درسش حاضر شد و ناگهان ترک نمود و از او بُرید، بدین علت که او اگرچه مدرّس خوبی است اما همیشه اوقات، چارپایش درب مدرّس حاضر و منتظر بود تا او را به نزد سلطان ببرد!

این چند کلمه درباره ابن العربی و استادش ابوحامد غزالی.

اما محیی‌الدین که او نیز از دست آموزان افکار غزالی بود و محمد بن خالد صدفی/احیاء را برایش می‌خواند، و خود استاد و پدرخوانده صدرالدین قونوی دوست مولوی صاحب مثنوی (هر دو متوفی به سال ۶۷۲) است، او به اقتضای زمان و ضعف و ناتوانی حکمرانان، خود به استقلال تمام، لوای قطبیت و پیشوایی برافراشت و در نظم و نثرش ادّعی «خاتم ولایت مطلقه» بودن اظهار کرد و با الهام گرفتن از ابن سینا که در بحث «رأس الفضائل» اشاره به مقام خلیفه الهی دارد، خود را «خلیفة الله» خواند، و با اینکه در حوالی چهل سالگی در فتوحاتش سخنان ارزشمندی پیرامون مقام والای حضرت امیرالمؤمنین - صلوات الله وسلامه علیه - نوشت، اما در کتاب فصوصش که سی سال پس از آن زمان تألیف کرد به کلی نصّ نبی اکرم ﷺ را در باب خلافت بلافصل آن حضرت انکار نمود، و پیش از آن هم

شیعیان آن حضرت را این چنین اهانت و جسارت کرد که گفت: «رجبیتون اولیاء بزرگواری هستند که در عالم کشف و شهود رافضیان را به شکل خنزیر می بینند!»

اینک سخنی از شمس تبریز باید شنید: شمس گوید که محیی الدین گهگاه رکوع و سجودی می کرد ولی پیرو شریعت نبود! شمس روزی سخن از حالات ابن عربی می گفت و این که او همی خطاهای دیگران را به اسم و رسم برمی شمرد، و شمس نیز اشتباهاتش را به رخش می کشید و او می گفت: «فرزند، تازیانه می زنی قوی!»

شمس، این شخص را که به گمان خود «خاتم ولایت مطلقه» و بسیار سر خود معطل بود، پس از وقوف بر احوال و اطوارش نپسندید و رها کرد و رفت تا به جلال الدین محمد بلخی پیوست و آن چنان در ملای روم اثر گذاشت که گویند: «مولانا او را از ذات باری تفریق نمی کرد!» و این است عین حکایت شمس برای مولوی:

وقت‌ها شیخ محمد [یعنی محیی الدین صاحب فتوحات] سجود و رکوع کردی و گفתי بنده اهل شرعم، اما متابعت نداشت! مرا از او فائده بسیار بود، اما نه چنانک از شما، از آن شما بدان نماد!

باری، افکار و آراء ابن عربی بخصوص داعیه‌داری عظیم و به سوی خودخوانی و برتری‌جویی او را که شمس تبریزی پیام‌آور آن بود، زیرکانه جلال الدین محمد بلخی به کار گرفت و آنچه را که پسندید به زبان شیوای پارسی درآورد. و الفاظی چون مرشد، ولی، قطب، امام و نظائر آنها را در سراسر آثارش به همان منظور استعمال کرد و در نظم و نثرش به رشته تحریر و تقریر کشید و ادعای خاتمیت محیی الدین را رد کرد تا آن باب را برای خود و پس از خود مفتوح نگه دارد، چنانکه گفت:

پس به هر دوری ولّی قائم است

تا قیامت آزمایش دائم است

پس امام حیّ قائم آن ولی است

خواه از نسل عمر خواه از علی است

مهدی و هادی وی است ای راه‌جو

هم نهان و هم نشسته پیش رو

یعنی خود ایشان! که البته این ابیات هم ردّ بر ابن عربی و خاتم‌الولایه بودن

اوست و هم ردّ بر مهدویت شیعه، هر دو با هم!

حال که سخن بدینجا رسید، اضافه کنیم که برخی آراء و افکار غلط و خطاهای فاحش دیگر نیز از متقدمان بر مولوی در مکتب او راه یافت، چنانکه از باب نمونه اظهارات غزالی و شاگردش قاضی ابن العربی در باب فاجعه کربلا و وقعه جانگداز عاشورا به این شکل در کلام بلخی پدیدار گشت که شهادت حضرت سیدالشهداء - صلوات الله وسلامه علیه - را که موجب حزن و اندوه و تعزیت جن و انس و اولین و آخرین است مایه شادمانی دانست:

چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند
وقت شادی شد چو بشکستند بند
بر دل و دین خراب ات نوحه کن
که نمی‌بیند جز این خاک کهن
روح سلطانی نزنندانی بجست
جامه چه دارئیم وچون خائیم دست

یعنی امام حسین - علیه الصلاة والسلام - خسرو دین بود و چون از بند حیات مجازی رهایی یافت و به سرای جاودانی شتافت، کنون برای ما هنگام شادی و شادمانی است و عاشورا همواره روز جشن و احتفال و تبرک خواهد بود (توجیه سنّت بنی امیّه و دشمنان)، نه آنکه مجلس عزا به یادارند و ندبه کنند و نوحه سرایند و بر شهادت آن حضرت بگریند و مویه نمایند، این خیل عزاران جملگی کورباطنان و ظاهر بینانند، نه پاکی دل دارند نه پارسایی دین، همین و همین!

در این باره آنچه بیشتر مایه شگفتی است اینکه همان قاضی ابن العربی با آن جسارت بزرگش، مع ذلک، درباره عزای شهادت آن حضرت ایرادی ندارد بلکه گوید: «تا دنیا بیاست حزن و اندوه همگانی برای پسر دختر پیامبر ﷺ رواست».

این سخنی است مطابق با اصل فطرت انسانی و لذا از خود حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) آمده است که فرمود: «أنا قتیل العبرة لا یدکرنی مؤمن إلا استعبر»، و چه خوش سروده است شاعر:

روزی که گل آدم و حوا بسرشتند
در نام حسین بن علی گریه نوشتند

باری، در همین زمینه‌ها بیفزاییم که به هنگام ظهور دولت صفوی دانشمند سنی مذهب متعصب پرچوش و خروشی در بلاد عربی پدیدار گشت که به ابن حجر مکی معروف و نام و نسبش ابوالعباس شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر هیتمی سعدی انصاری (۹۰۹ - ۹۷۴) و کتابش *صواعق محرقة* را برای آتش زدن دل‌های شیعیان تألیف کرد که بسی معروف و مشهور و چند بار در مصر و غیره چاپ شد و دست به دست گردید. این متعصب یکجا پس از آوردن سخن غزالی پیرامون یزید، مضمون مطالب ابن العربی را نیز درباره حضرت سیدالشهداء (علیه السلام) و شهادت آن حضرت نوشته و از کلمات شقاوت آثار او بدنش لرزیده و گوید: «یقشع منه الجلد!» سپس اعتقاد آنان را در این باره‌ها باطل محض دانسته است!

شگفتی دیگر این که بر خلاف آنچه ابن العربی از کتاب *زهد* احمد حنبل [نقل کرده] مبنی بر این که یزید در زمره زاهدان صحابه و تابعان بود، این ابن حجر متعصب در چند جا از همان جناب احمد آورده است که او یزید را کافر می‌دانست!

سبحان الله! کدام یک راست می‌گویند!

در این زمان حاضر ما هم کتابی در سطحی وسیع به چاپ رسیده است که عنوانش چنین است: «*حقائق عن امیر المؤمنین یزید بن معاویة، المکتبات المدرسیة، وزارة المعارف، المملكة العربیة السعودیة*»!

این سخن پایان ندارد خیز زید
بر بُراق ناطقه بر بند قید

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد الطیبین الطاهرین و ضاعف اللهم عذابک و هوانک و خذلانک علی أعدائهم أجمعین من الآن الی قیام یوم الدین (آخر ذی حجة ۱۴۰۷).